

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۲۹ نومبر ۲۰۱۵

## یادداشت:

آن چه در ذیل از نظر خواننده گرانقدر می گذرد، حدوداً ده سال پیش روی کاغذ آمده و همان زمان به هفته نامه "امید" عرضه گردیده بود. "امید" اما از نشرش سر باز زده، آن را در نسیانکده انبار خود زندانی ساخت؛ به مانند بسا مقالات دیگر این قلم. نمی دانم در پنهانخانه<sup>۱</sup> آرشیف کمپیوتر پشت چه چیزی می گشتم، که این نوشته جلوه فرمود؛ وقت نشرش را مناسب دانسته، تقدیم حضور اشرف خواندگانش میکنم.  
برلین، ۳۱ اکتوبر ۲۰۰۸

## هدیه انگریز به امیر یعقوب خان

(با تجدید نظر و اضافات)

این مقاله یک بار به تاریخ اول نومبر ۲۰۰۸ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" افتخار نشر را یافت. چون در مقاله پیش پریروزم ذکری ازین مقاله رفته بود، بیجا ندانستم که آن را نیز بار دیگر رؤیت بدهم. میدانم چرا ورد این درویش گشته است، که هر نوشته ام را دست بزنم و جمله بندیها را تغییر بدهم؟ این مقاله را مگر نه به حساب ورد قلم، بل که بالاتر از آن نیز باید دست میزد، که حاصلش از نظر خواننده عزیز میگذرد:

"قصر باده"<sup>۲</sup> رومانی ست تاریخی، که از قلم M. M. Kaye به رشته تحریر درآمده و عنوان خود را از یک قلعه شامخ پوشیده از برف کوهستان<sup>۳</sup> همالیا، به عاریت گرفته است. رومان کش

۱ - "پنهانخانه" که در زبان عوام کابلی "پنمانخانه" تلفظ گردد، ترکیب زیبایی دری بوده و به اتاق مکتومی گفته شود، که در آن اشیای قیمتی را پنهان کنند. پنهانخانه ها در و دروازه ای نداشتند و اشخاص بیخبر نمی دانستند که در عقب دیوار چیزی پنهان گردیده است. از بسا بزرگان خود شنیده ام، که مردم کابل اشیای گرانبهای خود را از ترس چور و چپاول عمال امیر حبیب الله کلکانی در پنهانخانه ها گذاشته بودند.

۲ - این مضمون بعدها به هفته نامه "فریاد عاشورا" چاپ مشهد عرضه گردید و در صفحه اول شماره ۱۷۱ - مطابق ۵ جون ۱۹۹۹ - آن آذین بست؛ متأسفانه با اندک تصرف و دستدرازی از طرف ناشر.

و کوک بین عشق و جنگ را به نمایش میگذارد. از این رومان فلمی هم تهیه گردیده، که قسمت سوم و آخرینش، کابل و دربار امیر محمد یعقوب خان را مفران تجاوز دوم برتانیه بر افغانستان نشان میدهد. قیام بالاحصار کابل و قتل "لوی کوانیاری" [Louis Cavagnari](#)،<sup>۳</sup> سفیر همه کاره انگلستان، جالب ترین بخش فلم برای ما افغانهاست. اما، آن چه را ازین بخش بیرون آورده و مورد تبصره قرار میدهم، با این ماجرا سر و کار ندارد، بلکه با پرستیژ تاریخی مسلمانان گره میخورد.

در صحنه ای از فلم، هدایای حکومت هند بریتانیایی به امیر یعقوب خان پیشکش میشود. امیر بار داده و سفیر در حضور است که نماینده انگریز، تحفه ها را تقدیم میکند. تُحَف یکایک از بسته ها باز گردیده و در جلو امیر گذاشته میشوند، ولی هیچ کدام توجه امیر را به خود جلب نمیکند و با عکس العمل سردش بدرقه میگردند؛ تا نوبت به سوغات معجزآسا میرسد، و آن چیزی دگر نیست غیر از یک ساعت سرمیزی. همین که ساعت را پیش روی امیر میگذارند، پیشانی‌اش باز می‌گردد و به سان کودکی که از دیدن بازیچه ای خوشحال و شادمانه گردد، اظهار رضایت کرده، دور و بر ساعت را حریصانه از نظر گذرانده و با آن مشغول میشود. این طنز نیشدار و گزنده را، ولو جنبه کلی ندارد، بهانه قرار داده و اندکی بر گذشته و حال مسلمانان نظر می اندازم.

ضرب المثلی داریم که "گذشته را صلوات و آینده را احتیاط"، یعنی گذشته ها را باید فراموش کرد و در قبال آینده محتاط بود. من با جزء اول این مثل موافق نیستم. ما هرگز نمیتوانیم گذشته را فراموش کنیم، خصوصاً گذشته های شیرین و تلخ را. گذشته پایه و مایه حال و آینده است. ما اصلاً در جهان "گذشته" زندگانی میکنیم و هرچه داریم مربوط به زمان گذشته است. زمان "حال" لحظه ای بیش نیست و هر دم در کام زمان "گذشته" فرو میرود و جزء گذشته میشود. "آینده" هم چیزی ست که دم نقد وجود ندارد. هر لحظه ای که از "آینده" می آید، "حال" میشود

---

۳ - "قصریادها" که ترجمه المانی آن Palast der Winde مورد استفاده من است، رومانی ست از قلم M. M. Kaye که چاپ اولش به زبان المانی در سال ۱۹۷۹ در انتشارات فیشر در فرانکفورت کنار دریای مین، منتشر گردیده است.

۴ - "کوهستان" لغت زیبای دری ست، که درینجا به عوض "سلسله جبال" عربی و "سلسله کوه" عربی - دری به کار رفته است. من این ترکیب رسا را همیشه در نوشته استعمال کرده ام و خوش دارم "کوهستان هندوکش"، "کوهستان قفقاز"، "کوهستان آلپ" و غیرهم بنویسم.

۵ - تجاوزات برتانیه بر افغانستان را مؤرخان ما به غلط و به اثر تقلید محض از منابع انگریزی، به نام "جنگهای اول و دوم و سوم افغان و انگلیس" علم ساخته اند، در حالی که افغانستان بر برتانیه لشکر نکشیده بود، که چنین نامگذاری را توجیه نماید. اولین بار این نکته حساس را استاد و مدقق دقیق النظر تاریخ، جناب استاد سید حسین "موسوی" متوجه گردیده و به "دفع تجاوزات اول و دوم انگلیس بر افغانستان" و "جنگ استقلال افغانستان" تصحیح کردند. امید است، که مؤرخان و تاریخنگاران ما متوجه باریکی موضوع گردیده و ازین به بعد "جنگهای اول و دوم و سوم افغان و انگلیس" نگویند و ننویسند!!!

۶ - نام مکمل "کوانیاری" Cavagnari که در کتب تاریخ ما به شکل "کیوناری" و در زبان عوام کابلی به صورت "کمناری" قید گردیده، Pierre Louis Napoleon Cavagnari است. پدرش Louis Adolphus Cavagnari ایتالیایی و مادرش Adelige Caroline Lyons-Montgomery ایرلندی بود. کیوناری به تاریخ ۴ ماه جولای ۱۸۴۱ در شهر Stenay فرانسه به دنیا آمد. بعد از اتمام تحصیلات در فرانسه و انگلستان به سلک عسکری درآمده و شامل کمپنی بریتانیایی هند شرقی گردید. در سال ۱۸۷۷ به حیث معاون کمشنر پشاور گماشته شد. به تاریخ ۲۴ جولای ۱۸۷۹ با همراهی ۸۹ مرد مسلح به حیث سفیر برتانیه و در واقع همه کاره انگلیس، در کابل توطن گزید. کیوناری به تاریخ سوم سپتمبر ۱۸۷۹ یکجای با تمام افراد قطعه محافظش در بالاحصار کابل به دست آزادیخواهان افغان کشته و به دیار عدم فرستاده شد. (با استفاده از "ویکی پدیا")

و به انبار "گذشته" تحویل می‌گردد. پس آنچه در دنیا وجود دارد، متعلق به زمان گذشته می‌باشد. "حال" سرحد باریک میان "گذشته" و "آینده" است. "زمان حال" باریکه بسیار کوچکی است که وجودش فقط وقتی جلوه گر می‌گردد، که به حساب ریاضی "لیمت" یا حدش را به "صفر" تقریب بدهیم. همان لحظه بسیار بسیار کوتاهی را که "حال" می‌پنداریم، فی الواقع در همان دم به "گذشته" پیوسته است.

تفلسف و فلسفه بافی بیشتر را در زمینه لازم ندیده، می‌گوییم که "گذشته" اساس و تهادب و راهنما و راهگشای "حال" و "آینده" است. ما اصلاً گذشته را نمیتوانیم فراموش کنیم، چه خواهیم و چه نخواهیم، چون وجود و هستی ما و هر آنچه در جهان است، در "گذشته" ساخته و بافته شده است. البته "گذشته" به معنای گذشته دور و آن چه از زمان حیات ما بسیار بعید افتاده و گویا جزء تاریخ گردیده، هم نمیتواند دور از نظر بماند. از فوائد علم تاریخ، درس گرفتن از هر خوب و بدی است، که در مسیر روزگار روی داده است.

مسلمانان هم زمانی در مجد و سربلندی و شکوفائی زیسته اند و این طور نیست که همیشه مانند امروز دستنگر، تپکخور، شاگرد و دنباله رو دگران بوده باشند. شکوه و عظمت دنیای اسلام در زمانی بود، که جهان به اصطلاح متمدن امروزی که خلاصتاً غرب خوانده میشود، در تاریکی و ظلمت قرون وسطائی دست و پا میزد. به گفته مرتضی مطهری، مسلمانان قرون وسطی به معنای اروپائی و غربیش ندارند، چون خواب گران و کهولت و رخوت و پسماندگی این دوره فقط متعلق به اروپاست. در زمانی که قرون وسطی بر اروپا چیره بود، مسلمانان در اوج جلال و شکوه علم و دانش و فرهنگ و تمدن می‌زیستند. باز به گفته مطهری، اگر مسلمانان قرون وسطائی دارند، همانا "زمان حال" ایشان است....

در زمانی که مسلمانان و عالم اسلام، قدرتمندترین، متمدنترین، بادانشترین و مترقیترین قدرت جهان آن روزگار بودند و هزاران نوآوری در علوم و فنون و صنعت و هنر و معماری و خلاصه در تمام شؤون زندگانی، در سلک امور روزمره شان قرار داشت، آری در برهه ای از این زمان، خلیفه مسلمانان هارون الرشید یک عدد ساعت به دوست مسیحی خود قیصر المان می‌فرستد - ساعت از اختراعات مسلمانان است. این سوغات به سال ۸۰۷ میلادی توسط رسول خلیفه به نام عبدالله در شهر آخن المان به قیصر "کارل کبیر" تقدیم می‌گردد.<sup>۷</sup>

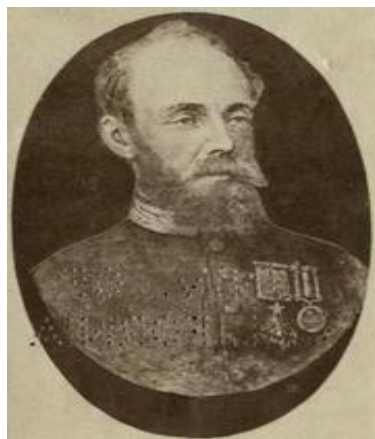
---

۷ - صفحه ۸۸ کتاب "آفتاب الله بر باخترزمین" Allahs Sonne über dem Abendland اثر داکتر "زیگرید هونکه" Dr. Sigrid Hunke دانشمند مشهور المانی، چاپ جولای ۱۹۹۰ چاپخانه فیشر، فرانکفورت بالای دریای مین. این اثر معتبر که به شکل ستندرد درآمده، باربار تجدید چاپ گردیده و به زبانهای زیاد جهان نیز ترجمه شده است. جناب انجنیر محمد حسین انوری فصلهائی از این کتاب را برای مجله موقر "درد دل افغان" ترجمه میکنند؛ و این کاری ست سترگ، ولی بس مشکل. باید تذکر بدهم که کتاب با نثر ثقیل المانی نوشته شده و کسی که بر زبان المانی تسلط کافی نداشته باشد و هم با تاریخ اروپا و تاریخ اسلام به اندازه لازم آشنا نباشد، از عهده درک و ترجمه درست آن به در شده نمیتواند. خصوصاً که اروپائیان که از دانش و دانشمندان جهان اسلام قرنهای متمادی بهره های شایان برده اند، دانشمندان عالم اسلام را به نامهایی که خود به ایشان داده اند، یاد میکنند و تا کسی از تاریخ اسلام و دانشمندان عالم اسلام آگاهی کافی نداشته باشد، نمیتواند ترجمه موتقی به دست دهد. مثلاً "ابن سینا" را Avicenna مینامند، "ابن الرشید" را Averroes، "ابن السکر" را Avenzoar، طبیب مشهور "زکریای رازی" را Rhases و پیش کسوت نابغه اش "جابر بن حیان سیستمی" را Geber، "ابن باجه" را Avempace و غیره. قابل تذکر است که غیر از "ابن الرشید" - فیلسوف مشهور قرن ششم هجری و از اهل قرطبه Cordoba - که از اُنْدُلُس (هسپانیای اسلامی) و "ابن باجه" و "ابن السکر" فیلسوفان بزرگ دیگر که ایشان هم از اندلس یا اسپانیای اسلامی برخاسته اند، هر سه نابغه دیگر به "خراسان" یا "افغانستان قدیم"، نسبت می‌برند و جزء افتخارات تاریخی ما محسوب می‌گردند.

قیصر که مقتدرترین فرمانروای جهان غرب آن روز بود، از دیدن ساعت و فعالیت اوتوماتش به حیرت فرو رفته، مات و مبهوت میماند و میپندارد که در داخل ساعت، شیطان تعبیه شده است. در آن وقت سطح فهم اروپا - غرب آن زمان - از درک چنین تکنیک عالی و به اصطلاح امروزی "های تک" High Tech عاجز بود.

اینک آقای M. Kaye داستاننویس جعلکار عیسوی می آید و واقعتهای تاریخی را قلب ماهیت داده و برف بام خود را بر بام مسلمانان چپه میکند. عجب درینست که نویسنده متقلب انگریزی میخوهد از "تازیانه هارون بر قیصر" انتقام کشیده و عین داستان خجالتبار را به پای زمامدار یک مملکت اسلامی بچسپاند. این قلم هرگز در پی دفاع از امیر بی اراده و آله دست انگریز نیست، بلکه می خواهد جواب گوشه ای از زبان درازیهای غربیان را در برابر مسلمانان داده باشد.

غرب که زمانی شاگرد وفادار علمای عالم اسلام بود، امروز خود در حدی به استادی رسیده است، که ممالک اسلامی را به شاگردی هم قبول ندارد.



پیغ لوی نپولئون کوانیاری

بد نیست از صفحات ۸۴۱ - ۸۴۳ "تاریخ افغانستان بعد از اسلام" اثر برجسته و بی بدیل مرحوم پوهاند علامه حبیبی در مورد جابر ابن حیان سیستانی، نقل قولی چند نمائیم :

« ... و دارای تصانیف فراوانست که به ۲۳۲ جلد کتاب بالغ میشود، و حتی بعضی آن را ۵۰۰ جلد هم گویند.... و م. برتلو M. Berthelot گوید که جابر را در کیمیا همان منزلت است که ارسطو پیش از او در منطق داشت.... دکتور گوستاولوبون می نویسد :

"اینکه در کتب شیمی (کیمیا) مینویسند که لاوازیه Lavoisies موجد این علم میباشد، باید در نظر داشت که کیمیا و هر علم دیگر به یکبار ایجاد نشده و اگر لابراتورهای هزار سال پیش مسلمانان و اکتشافات مهمه را درین علم نمیکردند، لاوازیه نیز نمیتوانست قدمی پیش برود.... آقدم (قدیم ترین یا مقدمترین - شرح از معروفی) و أشهر (مشهور ترین - شرح از معروفی) علمای کیمیای اسلام "جابر" است که در اواخر قرن هشتم میلادی حیات داشت، تصنیفات او خیلی زیاد و چندین کتابش در لاتینی هم ترجمه شده که مشهور تر آن "نتایج التکمیل" است که در سنه ۱۶۷۲م به زبان فرانسه هم ترجمه شد، و در اروپا مستند و مورد استفاده بود .... و

تصانیف "جابر" مانند یک دایرة المعارف علمی مشتمل بر خلاصهٔ مجموع مسایل کیمیای مسلمانان .... در تصنیفات جابر ترکیباتی که قبلاً معلوم نبودند، ذکر شده مانند جوهر شوره، تیزاب سلطانی و قلیات و .... و او نخستین کسی ست که درین کتب یک سلسله عملیات شیمیای (کیمیائی - تصحیح از معروفی) از قبیل تقطیر و تبخیر و تبلور و انحلال و تجزیه و ترکیب و غیره را بیان نموده است.»

اگر از موضوع دور نرویم و در بارهٔ "جابر بن حیّان سیستانی" که از افتخارات تأریخی خاک پاک خود ماست، بیشتر بنویسیم:

گرچه ایرانیان اختراع "الکحل" را منسوب به "محمد بن زکریای رازی" - که از "ری" بود - میدانند، اما علامهٔ فقید صلاح الدین سلجوقی که آیتی در تحقیقات علمی و تأریخی بود - قسمی که در "نقد بیدل" نگاشته است - این اختراع را به استاد "زکریای رازی"؛ یعنی "جابر بن الحیّان السیستانی" نسبت میدهد، که الکحل را از تقطیر تدریجی و چندبارهٔ شراب به دست آورد؛ عیناً به مانند این که سُرْمه را از سودن(سائیدن) مکرّر سنگ گرافیت حاصل میکردند. جابر از همین روی محصول خود را "الکحل" نامید؛ یعنی "سُرْمه" - و "سُرْمه" را در عربی "کحل" خوانند. وقتی اروپائیان "الکحل" را از جهان اسلام اقتباس کردند، نامش را "الکھول" گذاشتند و ما مردم که از خود بیخبریم، حالا تهجی فرنگی "الکھول" را قبول کرده ایم. ولی به نظر من باید اصل آن را - خصوصاً که از خود ماست - مدار اعتبار دانسته و "الکحل" بگوئیم و بنویسیم، نه "الکھول" یا "الکل" - طوری که ایرانیان به تقلید از فرانسوی مینویسند.

اگر باز به کتاب داکتر زیگرید هونکه برگردیم، باید بگویم که ارزش این کتاب درینست، که افتخارات مسلمانان را از زبان یک دانشمند عیسوی، پیش روی ما میگذارد. اگر خود مسلمانان چنین گپها را بر زبان رانند، "باطرف بودن" ایشان تصور شده میتواند. شیرینی سخن مگر درینست، که دست آوردها و افتخارات عالم اسلام را از زبان کسی میشنویم، که در "بیطرف بودن" او هیچ شک و شبهه ای نمیتوان داشت. حیف است که این اثر ناب و سخت برجسته، که با بیطرفی عام و تام علمی و به سبک بس عالمانه نوشته شده است، تاکنون به دری/فارسی ترجمه نگردیده.

ای کاش جناب انجنیر انوری در هنگام ترجمهٔ فصولی از این کتاب، به مأخذ لازم تاریخی - بالخاصه تأریخ علوم طبیعی و فلسفه، چه فرنگی و چه اسلامی - رجوع میکردند، تا ترجمهٔ ایشان بی عیب و بدون غل و غش و کم و کاست میبود - که نیست!!!!